

تحلیل مفهوم «ترس» در رساله قشیریه بر اساس ملاحظات کرگور

مجید هوشنگی*

غلامحسین غلامحسین زاده**

چکیده

از عناصر ویژه اندیشه کرگور، یکی از پایه‌گذاران فلسفه اگزیستانسیالیست، مسئله ترس آگاهی است که جایگاه ویژه‌ای را، در مفهوم ایمان، به خود اختصاص داده است. او ترس آگاهی را مهم‌ترین شیوه دریافت نتیجه ایمان می‌داند و حتی این مفهوم را، از حیث درجه اهمیت، همتای ایمان قرار می‌دهد. از سوی دیگر، در ملاحظات عرفان اسلامی، از جمله در کتاب رساله قشیریه، همچنین می‌توان، در قرائت مفهوم خوف رویکرد مشابهی با نظریه کرگور مشاهده کرد.

کرگور با تأکید بر مفهوم ترس آگاهی، به مثابه امری ذاتی، آن را در سه ساحت وابسته به هم آزادی، امکان، و تناقص بررسی می‌کند. او این سه ساحت را بن‌مایه‌های ترس آگاهی معرفی می‌کند و با خوانشی تطبیقی، بین این مطلب و آرای ابوالقاسم قشیری، در رساله قشیریه، می‌توان همسانی‌های ساختاری بسیاری یافت. قشیری نیز، در نظام عرفانی، به ارتباط و وابستگی مفهوم خوف با مقولات امکان، آزادی، و جاودانگی تأکید می‌کند و این پژوهش سعی در اثبات این فرضیه دارد.

کلیدواژه‌ها: رساله قشیریه، کرگور، خوف، ترس آگاهی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

magid.1358@yahoo.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس ggholamhoseinzadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۲

۱. مقدمه

آنچه در دنیای کنونی، در کانون دغدغه‌های انسان امروزی پیش می‌رود، شناخت انسان و همه زوایای پنهانش برای نجات اوست و نحله‌های متفاوت انسان‌شناسی حاصل این نیاز بشری است. در این میان، رویکردهای فلسفی متفاوتی قدم به عرصه وجود گذاشته‌اند، که فلسفه اگزیستانس از مهم‌ترین آنان است، و به طور کامل و ویژه به این موضوع پرداخته است؛ البته دغدغه این نگرش فلسفی تماماً در انسان امروزی خلاصه می‌شود، اما درنهایت، این کوشش منجر به کشف ساحات ناشناخته انسانی، که تاکنون در مسیر شناخت انسانی برجسته نشده بودند، شد.

سورن کرکگور (S. Kierkegaard) از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها در این عرصه است. او با طرح مسئله آگاهی انسان از وجود خود و تجربه‌های عینی او از واقعیت‌های زندگی، ابعاد تازه‌ای را در مسیر اندیشه انسانی آشکار کرد.^۱ این نگرش در بنیان خود، اصل آزادی انسان را اثبات می‌کند و بر این باور تکیه می‌زند که آزادی و مفهوم فردیت پایه‌گذار اصلی مفهوم دلهره و ترس است.

نکته مهم در اندیشه فلسفی کرکگور این است که نگرش او به حالات انسان‌ها، در آثارش^۲، با پرداختن به مفاهیمی چون دلهره، ترس، ناامیدی، نگرانی، و ... همراه است، که تمامی آن‌ها با دیدگاه‌های روان‌شناسانه مورد تطابق قرار می‌گیرد. کرکگور سعی می‌کند با تحلیل انسان، در چهارچوب پارادایم‌های روان‌شناسی، تحلیلی فلسفی از انسان اگزیستانس ارائه دهد. او معتقد است که نگرش فلسفی او درنهایت، در مفاهیمی چون هراس از مرگ، دلهره، رنج، و ... کاملاً با نگرش‌های روان‌شناسانه متفاوت است (Kierkegaard, 1980: 42). از این رو، در چهارچوب نظریات کرکگور، می‌توان نتایج ایمان را به‌وضوح درک کرد و از طریق مفاهیمی چون رنج، اضطراب، و در رأس آن‌ها ترس آگاهی راه رسیدن به تعالی را دریافت.

در نظرگاه کرکگور، ترس آگاهی مؤلفه‌ای است که مولد تمامی انگیزش‌های انسان اگزیستانس است و می‌تواند اصلی‌ترین عنصر محرک در رسیدن به درجه ایمان به‌شمار آید و یکی شدن فردیت بشر با فردیت مطلق الهی را هموار سازد. از این رو، کرکگور ترس و لرز را همراه با وعظ‌هایش در خصوص عشق الهی منتشر کرد تا بر پیوند درهم‌تنیده این دو شاخصه، در سلوک انسان اگزیستانس، تأکید کند. این نگرش، با قرائتی تطبیقی، با عرفان ابوالقاسم قشیری شباهت قابل توجهی دارد و با تفسیر ابوالقاسم قشیری از مفهوم خوف یا ترس، که در باب یازدهم رساله آن را ارائه می‌دهد، تفاوت دارد.

تعریف قشیری از خوف متأثر از سابقه ذهنی وی از تعاریف ارائه شده در رسائل عرفانی پیشین و همچنین متناسب با نگرش قرآن و احادیث انذاری است، اما قشیری در رویکرد عملی خویش نسبت به این مفهوم، با عنایت به ابعاد ارائه شده از خوف در کتاب و سنت و قول مشایخ، به رویکردی محوری و متفاوت با نظریات پیشینیان خود دست می‌یابد، که پس از مقایسه آن با تلقی کرکگور، از مفهوم ترس آگاهی، متوجه تناسب بسیاری، که بین این دو نگرش برقرار است، خواهیم شد.

این پژوهش سعی بر آن دارد که با تشریح نظریه ترس آگاهی در آثار کرکگور و استخراج دلالت‌های متنی و تحلیل تطبیقی این دو رویکرد در رساله قشیری، که یکی از مهم‌ترین متون تحقیقی عرفان اسلامی است، به این پرسش پاسخ دهد که چه تناسبی میان مفهوم خوف از نگاه ابوالقاسم قشیری با مفهوم ترس آگاهی از نگاه سورن کرکگور وجود دارد و آیا می‌توان این دو متفکر را در تلقی از عنصر محرک انسان به سوی تعالی در یک دسته جای داد؟

۲. ترس آگاهی^۳

پیش از آن‌که این مفهوم، در اندیشه دانشمندان عصر مدرن به‌ویژه فلاسفه اگزیستانس و شخص سورن کرکگور، به صورت امر محوری جای خود را باز کند، در آثار گوناگونی اعم از متون مقدس، آثار حکمی، و ادبی مورد اشاره قرار گرفت. در این آثار از ترس غالباً به صورت مفهومی مذموم و نکوهیده یاد می‌شود و دوری از آن یکی از فضائل انسانی برشمرده می‌شود. شاید نخستین کسی که به طرح مسئله ترس نیک و ترس بد پرداخت و هراس در ساحت‌های ویژه‌ای را امری شریف و نیک دانست، سقراط است. او در تبیین فضیلت‌های انسانی از هراس ممدوح یاد می‌کند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۲۴-۱۲۷).

اما مفهوم ترس از دیدگاه کرکگور یکی از مبهم‌ترین مسائلی است که بشر با آن روبه‌روست و رویکرد انسان به آن دوستانه و در عین حال، مبعضانه است. کرکگور در کتاب مهم خود *مفهوم ترس آگاهی* (*The Concept of Anxiety*) با بیان داستان هبوط آدم از بهشت و دست‌بردن او به میوه ممنوع، به درون‌مایه ترس و اضطراب در این داستان می‌پردازد و معتقد است که ترس آگاهی اگزیستانس یگانه عنصری است که در لایه‌های وجودی انسان می‌تواند او را به سوی مقاومت، اصرار، و حرکت سوق دهد و آن است که نیروی محرک انسانی است. مفهوم ترس آگاهی در اندیشه کرکگور نقطه‌ای کانونی است که همه مفاهیم و عناصر حول آن دوران دارند و بر اساس آن موضوعیت می‌یابند. کرکگور نیروی ترس در

انسان را برخاسته از چند شاخصه بنیادین می‌داند که، به دلایلی که ذکر خواهد شد، انسان از مواجهه با این نیرو گزیری ندارد. او معتقد است که اولاً، انسان به واسطه داشتن روح و تعلق آن به جسم ترس آگاهی را در وجود خود نهادینه می‌کند و عاشقانه آن را می‌پذیرد. او روح را مهم‌ترین عامل ایجاد آزادی در انسان قلمداد می‌کند و بر آن است که در داستان هبوط آدم می‌تواند تجسم یابد. انسان با روح آزاد در برابر آزمون الهی، که همان خوردن میوه ممنوع است، قرار می‌گیرد و در نتیجه، این امکان آزادی، امکان ترس آگاهی را در وجود انسان به وجود می‌آورد (Kierkegaard, 1980: 42-43)؛ ثانیاً، آدم از عدم به وجود آمده است و در نهایت بر عدم قدم می‌گذارد. این احاطه دو عدم در انسان ایجاد ترس آگاهی می‌کند. لذا، این عدم در نگاه کرکگور یکی از موجبات اصلی ترس آگاهی است که در جایگاه خود از اهمیت بالایی برخوردار است.

او پس از بیان داستان آدم، که طرح بنیادین او در تئوریزه کردن نظریه ترس آگاهی محسوب می‌شود، به این نتیجه می‌رسد که همان‌گونه که ترس آگاهی در برابر خوردن میوه ممنوع به گناه آدم و هبوط او منجر شده است، به همان ترتیب می‌تواند فرد را به کمال نیز برساند و نجات و رستگاری انسان را به همراه داشته باشد. پس ترس آگاهی نه تنها ذاتی وجود انسانی است، بلکه انسان آرزوی رهایی از آن را هم ندارد. او معتقد است آدمی که هیچ ترس آگاهی را تجربه نکرده باشد، حیوانی بیش نیست (ibid: 52).

از سوی دیگر، او بین ترس آگاهی و تردید تفاوت قائل است. او با بیان داستان حضرت ابراهیم و ذبح فرزندش، در کتاب ترس و لرزه، به این نتیجه می‌رسد که ترس آگاهی جزء جدایی‌ناپذیر ایمان و تردید و نتیجه کفر است، زیرا ابراهیم در مقام ذبح فرزندش ناگزیر از تجربه ترس است، اما گام‌نهادنش در ورطه تردید، او را به هلاکت می‌رساند. لذا، کرکگور معتقد است که بیان اخلاقی عمل ابراهیم این است که می‌خواست اسحاق را به قتل برساند و بیان مذهبی آن این است که می‌خواست اسحاق را قربانی کند، اما در همین تناقض، اضطرابی که می‌تواند انسان را بی‌خواب کند نهفته است و حقیقتاً، ابراهیم بدون این اضطراب، ابراهیم نیست (کرکگور، ۱۳۹۰: ۵۴). کرکگور با این نظریه، در برابر مفهوم ترس آگاهی و نیروی محرک آن در انتخاب و اختیار، برگزیده‌بودن ابراهیم را کم‌رنگ کرده و در مسئله نبوت ابراهیم، اصالت را به همین نیرو باز می‌گرداند.

کرکگور، در بیان داستان ابراهیم، معتقد است که ترس آگاهی جزء اصلی ایمان است و ابراهیم، نماد ایمان، بدون ترس آگاهی مؤمن نیست. این ترس آگاهی که از آدم و قصه هبوط

او آغاز می‌شود، در همهٔ نسل‌های بشری، به صورت موروثی، جریان دارد و تفاوت آن از جهت کمی و کیفی است. این ترس آگاهی در نسل‌های بشری علاوه بر تقویت، جنبهٔ انعکاسی نیز می‌یابد، زیرا این مفهوم در نسل‌های بعد از آدم، از نظر کمی، رو به تزاید است (Kierkegaard, 1980:: 29).

کرکگور برای درک صحیح و عمیق نسل بشری تا انسان امروزی، مفهوم ترس آگاهی را در سه ساحت وابسته به هم آزادی، امکان، و تناقص بررسی می‌کند و این سه ساحت را بن‌مایه‌های ترس آگاهی معرفی می‌کند.

۱.۲ امکان

اهمیت مفهوم ترس آگاهی، از نگاه کرکگور، حاصل ژرف‌اندیشی وی در مسئلهٔ امکان است که از بنیادی‌ترین شاخه‌های اندیشهٔ اوست. او در آثارش به رابطهٔ تنگاتنگ هراس و امکان در وجود آدمی اشاره می‌کند و در امکان‌بودن را شاهد انتخاب‌های انسان، در نسل‌های بشری می‌داند.

در باور کرکگور امکان به نوعی جنبش، حرکت، و تلاش اطلاق می‌شود که خودآگاهانه در انسان وجود دارد و دروازهٔ ورود به آزادی و درحقیقت، عامل انتقال فرد از جهان تخیل به جهان واقعی است (ibid: 80-81). او معتقد است که امکانات به صورت نامحدود و با ارزش‌گذاری یک‌سان در تخیل انسان وجود دارند و زمانی که این امکان از تخیل به فعلیت می‌رسد، عمل انسان در ترازوی خیر و شر واقع می‌شود. لذا ساحت تخیل ماورای خیر و شر است. نامحدودبودن قوهٔ خیال از یک سو و قدم‌نهادن به عرصهٔ نامتناهی و مطلق از سوی دیگر، کرکگور را بر آن داشت که این جنبه از وجود انسانی را منشأ هراس بداند، زیرا این ظرفیت‌های قوهٔ خیال موجبات ایجاد هراس خواهند بود. قوهٔ خیال به واسطهٔ آن‌که نوعی شناخت از خود را نیز در پی دارند، بنیان آگاهی می‌شوند و این آگاهی نیز در کنار آزادی هراس‌انگیز است (Kierkegaard, 1971: 170).

زیرا، امکان به همراه آگاهی، قادربودن را به‌وجود می‌آورد. درنهایت، قادربودن به واقعیتی که ترس آگاهی حد میان آن است، می‌پیوندد (Kierkegaard, 1980: 49). او با اشاره به داستان حضرت آدم استدلال می‌کند که منع او از خوردن میوهٔ ممنوع بیان‌گر اوج امکان و آزادی اوست، زیرا تا قبل از منع، آدم هیچ‌گونه شناختی از جنبهٔ خیر و شر خوردن میوه نداشت، اما همین نفس منع به او آگاهی از حضور امکان، در وجودش، می‌دهد و

همین آگاهی از امکان ایجاد هراس می‌کند (ibid: 65). کرکگور امکان را در مفهوم زمان مورد بررسی بشر قرار می‌دهد و آن را مختص به آینده می‌داند، زیرا گذشته را واقعیت و لحظه کنونی را جهشی (leap) قلمداد می‌کند که درک کردنی و نقطه ایجاد هراس است. این همان مفهوم وجود انسان است که هر لحظه بین کنون و آینده در حال تجربه مکرر مفهوم هراس است و این هراس موجبات تعالی بشر را فراهم می‌کند.

۲.۲ آزادی

از نگاه کرکگور، آزادی نخستین مؤلفه وجود انسانی، به مثابه منشأ شناخت، مطرح می‌شود. او معتقد است که وجود انسان نتیجه آزادی است نه ضرورت؛ و به واسطه آزادی است که هر امکانی می‌تواند به وجود بیاید. از آنجا که عالم وجود عالم امکان و قابل تغییر است، پس انسان آزاد است که میان امکان‌های متفاوت، نه تنها امکان میان خیر و شر، تصمیم‌گیری کند و این عین قادربودن است (ibid: 49). در نتیجه او معتقد است که انسان به واسطه انتخاب آزادانه‌اش می‌تواند گناه‌کار یا رستگار شود. این انتخاب آزادانه، در چهارچوب حقیقت انسانی، به مثابه موجودی لایتناهی جلوه می‌کند؛ یعنی انسان در یک حرکت دوار، بین موجودی محدود و نامحدود سیر می‌کند و اگر بخواهد به عرصه لایتناهی برسد، محدودیت‌های عالم امکان او را محصور می‌کند و بالعکس و این مسئله ایجاد هراس می‌کند. در نهایت، هراس نتیجه سردرگمی در آزادی است (ibid: 61) و آزادی نیز امری است که محدودیت‌پذیر نخواهد بود و همواره در حرکت است و در هر لحظه آزادی امکاناتی را فراروی انسان قرار می‌دهد که به سبب آن هراس باز تولید می‌شود. به باور کرکگور در لحظه‌ای که انسان در برابر یک انتخاب قرار می‌گیرد، جهشی صورت می‌پذیرد که هیچ علمی نمی‌تواند آن را تبیین کند. این جهش حد فاصل قبل از عمل و بعد از عمل است. لذا، زمانی که این انتخاب صورت پذیرفت، انسان با یک امکان دیگر مواجه می‌شود و آن انتخاب آزادانه دیگری برای انجام عمل دیگری است. لذا، این مسئله، یعنی علم به آزادی، ایجاد هراس می‌کند (ibid: 77). به بیان دیگر، این هراس حاصل عدم امکان فرصت برای جهش‌های دیگر است، زیرا این عدم امکان می‌تواند او را از آزادی باز دارد و او را از انتخاب‌های بعدی محروم سازد. از سویی، آزادی با امکاناتی که برای انسان ایجاد می‌کند، هم به انسان موجودیتی نامتناهی می‌بخشد و هم او را محدود می‌سازد. انتخاب و امکانات جنبه نامحدودبودن انسان را، که می‌تواند منجر به

گناه شود، مورد پرسش قرار می‌دهند و همین گناه، قطع رابطه با امکانات معصومیت است و این از خواص پارادوکسی آزادی است (ibid: 18). پس، آزادی خود جزء لاینفک وجود انسانی و از سویی، گناه نابودکننده آن است. لذا، انسان با ایجاد زمینه‌های ایمان آزادی را در وجود خود تداوم می‌بخشد.

۳.۲ جاودانگی

دغدغه جاودانگی از بزرگ‌ترین خواسته‌های بشری است که در طی تاریخ بشریت، به صورت اصلی‌ترین نیاز نسل‌ها، مورد بررسی قرار گرفته است. این مسئله در نظرگاه کرکگور نیز جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. او دغدغه انسان را، در طی تاریخ، نجات از چهارچوب تاریخ و زمان می‌داند و در این راستا به مفهوم «لحظه - آن» (moment) اشاره می‌کند. او لحظه - آن را مفهومی می‌داند که دارای گذشته، حال، و آینده است و همین لحظه - آن را در مفهوم ابدیت به کار می‌برد. لذا معتقد است که ابدیت، نه تنها با گذار از زمان حاصل نمی‌شود، بلکه مفهومی است که در زمان و با زمان متحقق می‌شود، پس ابدیت منحصر به عالم دیگری نیست و ممکن است کسی در این دنیا نیز به ابدیت برسد. لحظه - آن مفهومی است که نه به تقسیم‌بندی سه‌گانه زمان تعلق دارد و نه خارج از آن است، بلکه مجموعه همه این گزاره‌هاست که می‌تواند ابدیت را به همراه داشته باشد. او معتقد است که هر لحظه قبل از وقوع، آینده نام دارد و به محض واقع شدن حال و درنهایت تبدیل به گذشته می‌شود. این فرایند دائماً، به صورت بی‌نهایت، در حال تکرار است و زمان در حال پیوستن این لحظات به هم است (ibid: 80).

او معتقد است که درحقیقت، مفاهیمی چون گذشته و آینده و حال همان لحظات و آنات‌اند که فرایند زمان یا ابدیت را رقم می‌زنند. او همچنین بر این باور است که انسان خود را در لحظه - آن، در برابر بی‌نهایت (خدا) فانی می‌کند و این فلاح و رستگاری در همان لحظه رخ می‌دهد. مفهوم ابدیت در لحظه اتفاق می‌افتد و انسان متصل می‌شود. از سویی، زمان و ابدیت دائماً در حال اتصال و قطع شدن به سر می‌برند. این انسان در لحظه هم می‌تواند به ابدیت متصل شود و هم می‌تواند آن را قطع کند. این کشاکش، دائماً، در انسان واقع در زمان، رخ می‌دهد و در میان این ارتباط دوسویه، ترس آگاهی به وجود می‌آید؛ یعنی هراسی از لحظه گذشته و امکان وجود ترس آگاهی در لحظه آینده (ibid: 89). این ترس ناشی از لحظه - آن بودن انسان و خوف از ایجاد ارتباط یا گسست آن است.

۴.۲ نتیجه ملاحظات

با توجه به این موضوعات، می‌توان از اندیشه کرگور این فرضیات را استنباط کرد که:

الف) ترس آگاهی نتیجه آزادی و ویژگی امکان در وجود انسان است؛

ب) ترس آگاهی ذاتی و درونی هر انسانی است که با توجه به حضور و فعالیت آگاهانه روح در انسان به وجود می‌آید و نسبت آن با روح نسبتی مستقیم است؛ یعنی هرچه روح هشیارتر باشد، میزان ترس آگاهی نیز بالاتر است؛

ج) نتیجه روح آگاه انسان ترس آگاه است و همین امر کمال را در انسان، به واسطه آگاهی او از عدم، رشد می‌دهد. لذا ترس آگاهی منشأ رشد و کمال آدمی است.

۳. رساله قشیریه

زهد و عزلت بن‌مایه اصلی شکل‌گیری تصوف اسلامی، در میان اهل تحقیق، شناخته شده است. این زهد از تعالیم قرآن و سیرت پیغمبر مأخوذ است و در قرآن، خاصه در جاهایی که بیم‌دادن و ترسانیدن مشرکان مورد نظر است، کوچک‌شمردن متاع دنیا و بشارت‌دادن به نعیم آخرت مکرر آمده است و این خود از مبانی زهد اسلامی به‌شمار می‌رود (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۴۴). محوریت زهد و تقوی در عرفان اسلامی باعث شکل‌گیری گونه‌ای از تصوف، با عنوان تصوف زاهدانه، شد و عباد و زهاد اهل شریعت، سالکان این راه را تشکیل می‌دادند. مفهوم ترس نیز به صورت امری کانونی و محوری در این نحله از اندیشه صوفیه خود را جلوه‌گر می‌کند. از آن‌جا که جامع‌ترین تألیف قدمای صوفیه در باب اعتقاد و اصول و مبادی قوم همین رساله قشیریه است، این رساله از این حیث، بی‌هیچ شکی، مهم‌ترین کتاب صوفیه نیز به‌شمار می‌رود (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۳۳). نیز از آن‌جا که تصوف شخص قشیری، نمونه‌ای است از یک تصوف محتاط و معتدل، منطبق با شریعت و دور از دعوی و ناموس معمول شایع است (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۶۶)، لذا می‌توان تصوف او را به نوعی تحت آثار زهدگرایانه متصوفه قرار داد و همین امر از ارکان اصلی مفهوم خوف است.

۱.۳ مفهوم خوف در رساله قشیریه

ابوالقاسم قشیری در رساله خود، در تبیین مقامات چهل‌وسه‌گانه‌ای که سالکان بر آن رفته‌اند،

مسئله خوف را هشتمین مقامات می‌داند و آن را در باب یازدهم طرح‌ریزی می‌کند. قشیری پس از بیان دو روایت از پیامبر، تعریفی از خوف ارائه می‌دهد و می‌گوید:

و خوف معینی بود که به مستقبل دارد، زیرا از آن ترسد که مکروهی بدو رسد یا آنچه دلخواه اوست از دست او برود. و این ترس نباشد، مگر برای آنچه در آینده خواهد بود و اما آنچه هم‌اکنون موجود باشد، ترس بر آن تعلق نگیرد (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۰).^۴

یا آن‌که در تعریف آن در باب سوم می‌گوید: «خوف آن چیزی بود که خواهد بود، ترسد از فوت دوست یا آمدن بلائی ناگهان» (همان: ۹۵) و خوف از خداوند را، با استدلال به آیات^۵، به واسطه عقوبت او در دنیا و آخرت، به‌مثابه فریضه و حکم الهی قلمداد می‌کند. این نگرش قشیری در تعریف از مفهوم خوف تاحدی می‌تواند تعریف مقدماتی یا واژگانی مسئله خوف باشد، زیرا نگاه متفاوت قشیری در این اثر دایره معنایی وسیعی از این مفهوم را دربر می‌گیرد که به قرائت کرکگور نزدیک می‌شود.

اما پیش از ورود به بحث نگرش حاکم بر رساله قشیری، باید میان مفهوم خوف در معنای ترس آگاهی کرکگور با خوف در معنای پرهیز و ترس روان‌شناسانه، که موجب دلهره، ناامیدی، گوشه‌گیری، و اجتناب از عمل می‌شود، تفاوت قائل شد؛ زیرا کرکگور به‌صراحت میان این دو نگرش تمیز و تفاوت قائل است، از منظر او ترس روان‌شناسانه، مولد سکون و نگرانی و دلواپسی است و فرد را دچار مقولاتی چون خاموشی و عزلت و سکون می‌کند و زاینده اضطراب است، اما ترس آگاهی در مفهوم اگزیستانسیالیستی آن مولد حرکت، رشد، و فعالیت است (Kierkegaard, 1980: 42).

البته در رساله قشیری ملاحظاتی مطرح است که در بدو امر، ترس از نوع روان‌شناسانه را تداعی می‌کند، برای مثال قشیری در رساله خود می‌آورد:

جنید راست گفت: هر که خواهد که دین وی سلامت بود و تن و دل وی آسوده بود، گو از مردمان جدا باش که این زمانه وحشت است و خردمند آن است که تنهایی اختیار کند (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

یا باز می‌گوید: «فرق بسیار بود میان بنده‌ای که خاموش بود صیانت‌کردن را از دروغ و غیبت و میان بنده که خاموش بود از غلبه سلطان هیبت برو» (همان: ۱۸۲).

اما دلالت‌هایی چون خاموشی یا عزلت در این عبارات، در معنای روان‌شناسانه آن که نوعی محدودیت روانی است، تفسیر نمی‌شود و از آن‌جا که این مفاهیم به نوعی از مدارج سلوک‌اند در نقطه مقابل موارد مشابه در مباحث روان‌شناسانه قرار می‌گیرند.

و نکته مهم تر آن است که قشیری در رساله خود، نفی و عبور از ترس‌های دنیوی، که معادل ترس‌های روان‌شناسانه است، را شرط ورود به مراحل مهم و اصلی سلوک می‌داند و خوف را بن‌مایهٔ مراحل چون توکل (همان: ۲۵۶، ۳۸۳)، یقین (همان: ۲۷۶)، صبر (همان: ۲۸۵)، حیا (همان: ۳۳۷)، ذکر (همان: ۳۴۸)، و رسیدن به حقیقت ایمان (همان: ۲۳۶) می‌داند و در ملاحظات دیگر بر این نکته تأکید می‌کند که نشانهٔ درویش حقیقی کنارزدن ترس دنیوی است (همان: ۴۵۵، ۴۵۶) و ولی خدا کسی است که از خوف دنیایی رهیده باشد (همان: ۱۹۱، ۴۳۴).

۲.۳ مفهوم امکان کرگوری در رساله قشیری

کرگور در خصوص مسئله بنیادی امکان در تشریح مفهوم ترس آگاهی می‌گوید خیزش‌های هراس در وجود انسان زمانی پایه‌گذاری می‌شود که او دست‌خوش وسوسه می‌شود و این مواجهه با خویشتن، به صورت عام، در همهٔ طبقه‌های نسل بشری، اعم از قدیسان، مؤمنین، و قهرمانان، وجود دارد و همین امر مولد ترس آگاهی است. لذا، با بیان نمادین داستان ابراهیم و امکان وجودی او وسوسه را نخستین قلمرو این عرصه می‌داند (67 Kierkegaard, 1980). پس، در این‌جا مفهوم حقیقی ترس، ترس از خود است و امکاناتی که در درون انسان وجود دارد. قشیری نیز در رساله خود از جانب جنید به این نکته اشاره می‌کند که ابو عمر دمشقی گوید: «خائف آن بود که از نفس خویش بیش از آن ترسد که از شیطان» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۱) یا آن‌که از قول سری سقطی در خصوص مفهوم امکان در هراس آگاهی، که مولد ایمان است، می‌آورد: «اندر نگرم در بینی از بیم که گویم رویم سیاه شده باشد از گناه‌ها که از من در وجود آمده باشد» (همان: ۳۱) و این بیم خود دلالت بر امکانی است که در فرد ایجاد ترس آگاهی می‌کند.

این امکان در نگاه کرگور محدود نیست به آنچه پیش روست و به امکانات گذشته نیز باز می‌گردد؛ یعنی هراس از امکانات موجود، که تجربه آن غیر قابل تکرار است (Kierkegaard, 1980: 69). قشیری نیز این نکته را از قول ذوالنون مصری بیان می‌دارد که شرم‌یافتن هیبت بود اندر دل با وحشت آنچه از تو رفته است از ناکردنی‌ها (قشیری، ۱۳۸۵: ۳۳۵).

کرگور معتقد است که امکان در بشر ایجاد هراس می‌کند و این هراس نتیجتاً به حرکت، پویایی، و جنبش می‌رسد که قشیری نیز به این اصل اشاره می‌کند که «خوف

حرکت دل بود از هیبت خدای» (همان: ۱۹۴) و این امکان مبدأ حرکت انسان اگزیستانس است. چون به باور کرکگور درنهایت، به تحقق امکان منجر می‌شود و گذرگاه عبور از امکان به واقعیت است.

۱.۲.۳ امکان و آگاهی

کرکگور، در بیان اهمیت امکان، به قوه تخیل اشاره می‌کند و از متناهی بودن دایره آن سخن می‌گوید. اهمیت این قوه از آن جهت است که قوه خیال مقدمات و امکانات را فراهم می‌کند و در نتیجه، به آگاهی ختم می‌شود و زمانی که آگاهی و شناخت و معرفت آن را یاری کند، به فعلیت متعالی خود می‌رسد. لذا نتیجه می‌گیرد که شناخت، آگاهی، و معرفت علت غایی ترس آگاهی است. بدین صورت که این شناخت فرد از خود و آگاهی از امکانات موجود دامنه‌ای از ترس آگاهی را فراهم می‌کند که در مجرای حقیقت و رسیدن به آن است (Kierkegaard, 1971: 170).

قشیری نیز در رساله خود به تشریح این جنبه از مفهوم خوف می‌پردازد. او در ابتدا، خوفی که حاصل علم باشد را «خشیت» و خوفی که حاصل معرفت باشد را «هیبت» نام می‌نهد (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۰). او معتقد است:

خوف بر دو رتبت بود: رَهَبَت و خَشِیت. صاحب رَهَبَت چون بترسد بگریزد، پس هوای خود رود، چون رهبانان که متابع هوای خویش باشند. چون لگام علم ایشان را باز کشد، به حق شریعت قیام نماید، آن خشیت باشد (همان).

قشیری در این خصوص معتقد است که مقام خشیت فراتر از مقام خوف است که درنهایت، مولد مرحله قبض در سالک می‌شود (همان: ۹۷) و قبض را از مدارج عالی سالک خائف می‌شمارد و خوف برای مبتدیان (همان: ۱۹۰) و قبض که حاصل هیبت و خشیت است، نتیجه تکامل آگاهی و علم در سالک است (همان: ۹۵). او در این خصوص اشاره می‌کند که گفته‌اند: «خوف قوت علم بود به مجاری احکام» (همان: ۱۹۳). یا آن که ابن عطا گوید: «علم بزرگ‌ترین هیبت است و شرم، چون این دو از بنده شد، هیچ خیر نماند در وی» (همان: ۳۳۵). و در خصوص مفهوم معرفت می‌گوید: «معرفت شهود بود، اندر حیرت و فنا اندر هیبت» (همان: ۵۶۹). او از ابوعلی نقل می‌کند که «معرفت هیبت‌داشتن است از خدای عزوجل، هر که معرفتش بیش بود وی را هیبت پیش بود» (همان: ۵۴۱). یا ابن عطا گوید: «معرفت را سه رکن بود: هیبت و حیا و انس» (همان: ۵۴۷) و سهل بن عبدالله گوید:

«غالب معرفت دو چیز است: هیبت است و حیرت» (همان: ۵۴۵). و احمدبن عالم الانطاکی در توصیف عارف می‌گوید: «هر که به خدای عارف‌تر، او ترسان‌تر» (همان: ۵۴۴). کرگور در این خصوص معتقد است که امکان، ابتدا در داستان حضرت آدم، در ناآگاهی انسان نسبت به خودش بود، اما این نهی او را به آگاهی خامی از خود و محیط رساند و او این آگاهی را آگاهی ثانویه می‌خواند، که ترس آگاهی مضاعف را در آدم ایجاد کرد. در واقع، فرد با آگاهی یافتن از ناآگاه بودن خود، به آگاهی ثانوی دست می‌یابد و به ناگزیری از این آگاهی نیز پی خواهد برد (Kierkegaard, 1980: 110). پس، خوف نیز منشأ آگاهی است و در باور کرگور رابطه دوسویه‌ای بین آگاهی و ترس است. قشیری نیز از جانب ابوحفص به این نکته اشاره می‌کند که «خوف چراغ دل بود. آنچه در او بود، بدو بتوان دید از خیر و شر» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۱). یا آن‌که «علم پیشرو است و خوف سابق و نفس حروست ... بر حذر باش و او را سیاست علم بسته دار و او را آب به تهدید خوف ده تا آنچه خواهی بار آرد» (همان: ۵۹) و در جایی دیگر قشیری معرفت را نتیجه فنا در خوف می‌داند (همان: ۵۶۹). او عارفان خائف را صاحب حکمت تلقی می‌کند (همان: ۷۵).

در نهایت، در نگاه قشیری، معرفت علاوه بر این که در دل عارف خوف ایجاد می‌کند، نیز باعث می‌شود که هم خلق از او بترسد (همان: ۵۴۴) و هم او از خلق بترسد (همان: ۵۴۷). پس، این نتیجه حاصل می‌شود که ملاحظات فلسفی کرگور در خصوص ترس آگاهی و رابطه دوسویه معرفت و ترس در ملاحظات وی، در مراحل بسیاری با نگرش قشیری هم‌سویی دارد و ابوالقاسم قشیری چونان کرگور، معرفت را حاصل خوف یا همان ترس آگاهی تلقی می‌کند.

۲.۲.۳ امکان و زمان

همان‌گونه که آورده شد، کرگور تعریف ویژه‌ای از زمان دارد و زمان را منشأ شکل‌گیری امکان می‌داند و در این میان از لحظه - آن، که ترس آگاهی در همان لحظه صورت می‌گیرد، صحبت به میان می‌آورد. او معتقد است که امکان و فردیت در بستر زمان موجودیت می‌یابند و در تقسیم‌بندی زمان به حال و گذشته و آینده، امکان در آینده قرار دارد و آینده همان امکانی است که ابهام در آن وجود دارد و در نهایت، ترس آگاهی را به همراه خواهد داشت. او معتقد است که برای مفهوم آزادی، امکان در آینده صورت

می‌پذیرد و آینده نیز برای زمان، امکان را به همراه دارد که هر دو مفهوم با ترس‌آگاهی تطابق و همسانی دارند (Kierkegaard, 1980: 91).

در تعریف خوف از دیدگاه قشیری نیز این مسئله ذکر شده است که، او خوف را معنی‌ای می‌داند که به آینده تعلق می‌گیرد و آن اموری را که در زمان حال جاری است دایر بر مفهوم خوف نمی‌داند (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۰). دلالت‌هایی که قشیری به آن توجه دارد نزدیکی بسیاری به ملاحظات کرکگور دارند، البته کرکگور در بحث ابدیت، زمان را به گونه‌ای دیگر نیز تفسیر می‌کند.^۶

۳.۲.۳ امکان و تکامل

کرکگور معتقد است که، امکانی در وجود آدمی منجر به ایجاد تجربه‌هایی می‌شود که همواره او را در موقعیت‌های جدیدی قرار می‌دهد. لذا برای کشف و درک این تجربه‌های بدیع، دچار هراس و اضطراب می‌شود و این هراس‌آگاهی، درنهایت به ایجاد امکان‌های جدیدتری در انسان نائل می‌شود و موجبات ایجاد تکامل و تعالی را طرح‌ریزی می‌کند و درحقیقت، ترس‌آگاهی ایجاد امکان امکان است (Kierkegaard, 1980: 42). پس، از دیدگاه وی، ترس‌آگاهی منجر به کمال می‌شود و با بیان داستان ابراهیم تشریح می‌کند که در این هراس است که ایمان ابراهیم را به آستانه‌آزمون کشانده است و او نیز سربلند بیرون می‌آید. قشیری نیز خوف را راه رسیدن به کمال مطلق می‌داند و در رساله‌ خویش می‌آورد که: «نوری گوید: خائف از خدای با خدای گریزد» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۲). یا «ابوالقاسم حکیم گفت: هر که از چیزی ترسد از او بگریزد و آن‌که از خدای ترسد بازو گریزد» (همان). یا آن‌که:

ابوالسلیمان گوید: دل باید که هیچ چیز بر وی غلبه نگیرد، مگر خوف، زیرا که چون رجاء بر دل غلبه گیرد دل تباه شود. پس گفت: با مرید خویش احمد، یا احمد، پایگاه بلند به خوف یافتند، اگر ضایعش کنند او فرو آید (همان: ۱۹۴).

البته همان‌طور که کرکگور ترس‌آگاهی را از مهم‌ترین مجاری رسیدن به کمال می‌داند، به همان میزان رسیدن به وادی شک و تردید را نیز عین انحطاط و سقوط تلقی می‌کند. او معتقد است که ترس‌آگاهی و تردید کاملاً با هم تفاوت دارند و ترس‌آگاهی بخشی از ایمان، و تردید شکست ایمان و نابودکننده آن است. باز با بیان داستان نمادین ابراهیم، تردید را در برابر ترس‌آگاهی قرار می‌دهد (کرکگور، ۱۳۹۰: ۵۶).

قشیری نیز در رساله خود از زبان جنید این نکته را تأکید می‌کند که:

هر که ترسد از چیزی جز خدای و به چیزی امید دارد جز خدای، همه درها بر وی بسته شود و بیم را بر وی مسلط کنند و اندر هفتاد حجاب پوشیده گردد که کم‌ترین آن حجاب‌ها شک بود (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۴).

این مسئله با اندیشه همسانی ایمان و هراس در نگاه کرگگور برابری می‌کند. کرگگور، در خصوص بحث تکامل، معتقد است که هراس نقطه لاینفک وجود انسان اگزیستانس است و مؤمن به ترس آگاهی عشق می‌ورزد (Kierkegaard, 1980: 43). این مفهوم نیز در رساله قشیری با صراحت تأکید شده است: «واسطی می‌گوید: ... خوف و رجاء از آثار بقاء حس بود به احکام بشریت» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۴) و در قسمت دوم می‌آورد: «ابوعثمان حیری گوید: عیب خائف آن بود که به خوف خویش مایل بود و باز او آرام گیرد که آن امری بود پنهان»^۷ (همان: ۱۹۲).

کرگگور در ادامه این بحث، ترس آگاهی را منشأ ایمان و ابراهیم را مظهر ایمان دانسته است (کرگگور، ۱۳۸۸: ۱۶) و او را بدون این ترس آگاهی، از دایره دیانت خارج می‌داند (همان). قشیری نیز در رساله خود شرط صوفی یا ولی، که برگزیده اولیای خداست، را در همین نکات بررسی می‌کند (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۰)؛ البته باید خاطر نشان کرد که قشیری در بابی معتقد است که ولی مافوق خوف است (همان: ۴۳۴)، اما در موارد متفاوتی شرط بقای دل صوفی را خوف می‌داند (همان: ۱۹۲) و نشان ولی خدا را آن می‌داند که خوف دائم بر وجودش مستولی باشد (همان: ۶۲۶) و این نکته را طرح می‌ریزد که از آن‌جا که خوف لازمه وجود ولی خداست او نباید بداند که ولی خداست، زیرا خوف از دل او خارج می‌شود و از مقام ولایت می‌افتد (همان: ۳۴۳-۳۴۹) و آن را غالب حال بزرگان می‌داند (همان: ۱۹۲) و از مفهوم متعالی شده خوف، یعنی هیبت، که یکی از اساسی‌ترین ارکان صداقت سالک است، یاد می‌کند (همان) و از قول بشر حافی می‌گوید: «خوف ملکی است، آرام نگیرد، مگر در دل پرهیزگاران» (همان). این دو گزاره با برداشت‌های کرگگور در خصوص ترس آگاهی و معیار صداقت ابراهیم، سمبل انسان اگزیستانس، در ایمانش و جنبه آرامش‌بخشی ترس و اضطراب در مؤمن قابل انطباق است (کرگگور، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۸).

۳.۳ آزادی و گناه نخستین

کرگگور، متفکر جهان مدرن، به دنبال یافتن رد پای آزادی در سابقه بشری بوده است و

قسمتی از تلاش‌های او خود را به صورت تشریح اصالت این مفهوم نشان می‌دهد. او با بیان اصالت فردیت در انسان نخستین، به‌مثابه گناهکار نخستین، سعی در ایجاد ارتباط بین فضاهاى پارادوکسی می‌کند و معتقد است که انسان، موجودی که صاحب روح است، در ماهیتش مختار است و این فصل مهم از زندگی بشری را نمی‌توان از او سلب کرد (Kierkegaard, 1971: 179). او به این واسطه انسان را صاحب قدرت می‌داند و آزادی انسان را همان انگیزش او برای موجودیت تکامل تلقی می‌کند (Kierkegaard, 1980: 49). لذا، این مفهوم را با گناه نخستین انسان تشریح و تفسیر می‌کند. در اندیشه او، مفهوم آزادی، که در امکان قادربودن انسان نهفته است، و گام‌نهادن به ورطه گناه نخستین، نخستین ویژگی انسانی است و همین ویژگی ابتدای خلقت و آغاز پیدایش انسان محسوب می‌شود. این آزادی نوعی امکان است که درنهایت به نوعی ترس آگاهی تبدیل می‌شود (ibid:109). انسان با گناه آزادی خود را رقم زد و آن را به‌فعلیت رساند، اما رسیدن به این آزادی، ایجاد هراس از نابودی معصومیت می‌کند و این مهم‌ترین ویژگی ترس آگاهی در چهارچوب آزادی است، زیرا رفتار پارادوکسی را به همراه خود دارد؛ یعنی انسان بین رهاشدن و نشدن متحیر است و این امکان سرکشی پارادوکسی نیز هست و به نوعی اعلام موضع قلمداد می‌شود (کرکگور، ۱۳۸۸: ۱۴۳-۱۴۴). پس، آزادی انسان و فردیت او، درنهایت، منشأ گناه نخستین است و به واسطه حیرتی که در فضای تناقض‌ها ایجاد می‌کند، منجر به هراس می‌شود و بنابر اندیشه کرکگور، هراس حاصل نیروی بازدارنده انسان از تکرار گناه در امکانات واقع‌نشده است.

قشیری نیز در رساله خود با اشاره به مقام حیرت انسان خائف (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۹۲) معتقد است که مقام خوف تازیانه الهی بر بندگانی است که بی‌ادبی کرده باشند (همان: ۷۰) و آن را مهار نفس می‌داند (همان: ۶۷) و سالک را از معصیت دور می‌کند (همان: ۲۹۲) و در نفی شهوت، عاملیت دارد (همان: ۳۰۲). تا آن‌جا که صوفی، از خوف آن‌که در حرام افتد، از حلال الهی نیز دست می‌کشد. قشیری معتقد است که محبت واقعی نتیجه خوف از لغزش‌هاست (همان: ۵۵۹) و درنهایت، شاخصه موفقیت او در مراحل تقوی (همان: ۱۶۲)، مخالفت نفس (همان: ۲۲۹)، و مراقبت دائمی می‌شود (همان: ۱۹۳، ۲۹۰).

کرکگور نیز معتقد است که انسان مؤمن در بازشناسی خود و وقوف به گناه‌کاری خویش به امکان جدیدی دست می‌یابد که فضای آزادی جدیدی را ایجاد می‌کند. پس، در دیدگاه وی، علم به این‌که انسان می‌تواند گناه کند، او را ترس آگاه می‌کند و این آزادی،

ترس آگاهی او را تسریع می‌بخشد (Kierkegaard, 1980: 77) و در نتیجه انسان اگزیستانس در جهت مراقبت و مخالفت تمایلات سوق‌دهنده به گناه حرکت می‌کند و این منجر به تکامل می‌شود.

۴.۳. ترس آگاهی جاودانگی

با توجه به مفهوم آزادی فردیت در اندیشه کرکگور، می‌توان از عصیان، که نقطه مقابل آن و نفی‌کننده آزادی است، یاد کرد. لذا، گام‌نهادن در مسیر ایمان راه حرکت به سوی تعالی است. کرکگور معتقد است که پس از ارتکاب عصیان، فرد به خود رجوع و سعی می‌کند که ابدی و لایتناهی شود که فقط به واسطه ایمان حاصل خواهد شد (ibid: 110). این امر یعنی نفی خویشتن از آنچه ماهیت غیر الهی دارد، و کرکگور معتقد است که ورود به این مرحله راه را برای ورود نامتناهی آماده می‌سازد. او معتقد است که انسان خود را، در لحظه، در مقابل خداوند فانی می‌کند و آن زمانی است که رستگاری صورت می‌پذیرد (ibid: 86). پس، این ترس آگاهی از عدم وصول به ابدیت خود عامل ورود به دایره ابدیت است و انسان سعی می‌کند بر ناامیدی حاصل از نابودی غلبه کند (کرکگور، ۱۳۸۸: ۹۲-۹۴) و این مسئله رویکرد حرکت به ابدیت را فراهم می‌سازد.

قشیری نیز در رساله خویش از مواضع متفاوتی این نکته را بیان می‌دارد. او احاطه خوف را بر دل سالک موجب فنا از خویشتن می‌داند (قشیری، ۱۳۸۵: ۹۷) و آن را موجبات غیبت از خویشتن (همان: ۱۱۲) و رسیدن به حقیقت تلقی می‌کند (همان: ۲۹۱). پس، در نهایت، نشانه ولی خدا، که به حقیقت و ابدیت نائل آمده است، را در مقهوربودن در تصریفات ربوبیت (همان: ۴۷۵) و استیلائی خوف بر دل صوفی قلمداد می‌کند (همان: ۶۳۲) و این درست همان نگرشی است که کرکگور در رسیدن به ابدیت از مجاری ترس آگاهی توصیف می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به ملاحظات یادشده از کرکگور و با توجه به شاخص‌های اندیشه حاکم بر رساله قشیریه در مفهوم بنیادین خوف، می‌توان نتیجه گرفت که قرائت حاکم بر عرفان اسلامی، که تا قرن پنجم در رساله قشیریه منعکس شده است، از نظر ساختار و شاخصه‌های اصلی

چون منشأ، کارکرد، و نتیجه کاملاً با قرائت کرکگور در مفهوم هراس‌آگاهی هم‌سویی داشته است و از نگاه تطبیقی به نتایج زیر ختم می‌شود:

الف) همان‌گونه که در نگاه کرکگور ترس‌آگاهی نتیجه آزادی و ویژگی امکان در وجود انسان است، در رساله قشیریه نیز این نگرش تأکید شده است که فرد، به‌مثابه موجودی در حال تعالی، از مفهوم خوف همچون عاملی در جهت پیشرفت بهره جوید.

ب) کرکگور معتقد است که ترس‌آگاهی ذاتی و درونی هر انسانی است که با توجه به حضور و فعالیت آگاهانه روح در انسان به‌وجود می‌آید و نسبت آن با روح نسبتی مستقیم است؛ یعنی هرچه روح هشیارتر باشد، میزان ترس‌آگاهی نیز بالاتر است. با توجه به این فرضیه، رساله قشیریه را نیز می‌توان دارای همین ابعاد نگرش در مفهوم خوف دانست و رابطه علم و آگاهی را در سالک با نیروی خوف دارای نسبتی مستقیم لحاظ کرد.

ج) نتیجه روح آگاه انسان ترس‌آگاه است و همین امر، کمال را در انسان، به واسطه آگاهی او از عدم، رشد می‌دهد. لذا ترس‌آگاهی منشأ رشد و کمال آدمی است و درست همین فرضیه را نیز در آرای صوفی‌های که قشیری از آنان در رساله خود یاد کرده است، می‌توان ملاحظه کرد.

پس، در نهایت برداشت حاکم از رساله قشیریه، در مفهوم خوف، با نگرش حاکم بر فلسفه اگزیستانسیالیستی الهی، خصوصاً آرای سورن کرکگور، هم‌سویی و تطابق هدف‌مند دارد و می‌توان این حوزه مفاهیم خوف و ترس‌آگاهی رساله را به گونه‌ای ناخودآگاه با هم در یک رویکرد واحد قرار داد.

پی‌نوشت

۱. این مسئله در مقابل مفهوم خردم‌محورانه هگل بیان می‌شود.
۲. الف) مفهوم ترس‌آگاهی، ب) بیماری به سوی مرگ، و ج) ترس و لرز.
۳. ترس‌آگاهی ترجمه برساخته‌ای برای anxiety است که در واژه‌نامه‌ها تشویش، آرنج، دل‌واپسی، اضطراب، اندیشه، و نگرانی ترجمه شده است، اما با توجه به دیدگاه کرکگور، ترکیب ترس‌آگاهی می‌تواند معادل گویای این واژه باشد.
۴. در میان اندیشه قشیری، به ترجمه فروزانفر در پانوشت استناد شده است.
۵. الف) و خافون ان کنتم مؤمنین، ب) فآیای ذره‌بون، و ج) یحافون ربههم من فوقهم.
۶. به فصل ابدیت رجوع شود.

۱۶۲ تحلیل مفهوم «ترس» در رساله قشیریه بر اساس ملاحظات کرگگور

۷. در بیان آرای قشیری، به ترجمه فروزانفر در پانوشت استناد شده است.

منابع

- افلاطون (۱۳۸۰). *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۱، تهران: خوارزمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳). *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). *جست و جو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). *دنباله جست و جو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- قشیری، عبدالکریم ابن هوازن (۱۳۸۵). *رساله قشیریه*، ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کرگگور، سورن (۱۳۸۸). *بیماری به سوی مرگ*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: پرسش.
- کرگگور، سورن (۱۳۹۰). *ترس و لرز*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: باختر.

Kierkegaard, soren (1971). *Christian Discourse*, Princeton University Press.

Kierkegaard, soren (1980). *The Concept of Anxiety*, Princeton University Press.

منابع دیگر

Kierkegaard, soren (1996). *Papers and Journals*, Penguin Group.

